

نیمه‌غواص) منهدم شده‌اند و تعداد کشته‌شدگان به ۸۳ نفر (به اضافه یک مفقود) رسیده است. این در حالی است که حمله به قایق‌ها بدون ارائه هیچ سند و مدرکی دال بر قاچاقچی بودن این افراد و قایق‌های‌شان انجام شده و در برخی موارد ماهیگیران نیز بدون دلیل قربانی این اقدامات آمریکا شده‌اند.

اگرچه واشنگتن به دفعات مدعی شده «اطلاعات تأییدشده» دارد اما بررسی مستقل و منابع رسانه‌ای و حقوقی این ادعاها را قابل تأمل دانسته‌اند. به نوشته الجزیره و طبق گزارش مؤسسه‌هایی چون دیده‌بان حقوق بشر و حقوقدانان معتبر بین‌المللی، اقدامات آمریکا علیه این شناورها در غیاب محاکمه یا شواهد عینی شفاف - اطلاعات دقیق از نوع و مقدار مواد مخدر ضبط‌شده، منسأ قایق، مسیر حرکت و زنجیره اطلاعات هشداردهنده - می‌تواند مصداق «اعدام‌های خودسرانه» باشد.

از سوی دیگر، بررسی ادعای ترامپ درباره تأثیر هر ضربه بر نجات ۲۵ هزار نفر در آمریکا توسط رسانه‌هایی همچون PBS نشان داده است کاخ سفید هیچ سندی به آنها ارائه نکرده است. همچنین مشخص نیست این حملات با مجوز قانونی داخلی آمریکا (مثلا مصوبه کنگره یا بر اساس حق دفاع مشروع) انجام شده یا نه؛ حقوق دانان و گروه‌های مدنی این خلأ را آشکار می‌دانند. افزون بر این، تحلیلگران مواد مخدر می‌گویند نقش ونزوئلا در ارسال اصلی فنتانیل به ایالات متحده نسبت به مسیرهای مکریک و جنوب غرب آمریکا بسیار محدود است، بنابراین ارتباط مستقیم قایق‌های منهدم‌شده با فاجعه مصرف مواد در آمریکا با تردید جدی مواجه است.

با این وجود طی چند هفته گذشته حضور ناوگان‌های نظامی دریایی آمریکا در منطقه بسیار بیشتر شده و ترامپ نیز اخیرا اعلام کرده «فضای هوایی بالا و اطراف ونزوئلا باید به طور کامل مسدود تلقی شود». وی پیش‌تر گفته بود پس از حملات دریایی، «عملیات زمینی» علیه شبکه‌های قاچاق در ونزوئلا «بسیار بزودی» آغاز خواهد شد.

■ سناریوهای پیش رو

بر اساس شواهد و اخبار منتشر شده درباره تقابل آمریکا و ونزوئلا به نظر می‌رسد در نهایت با ۳ سناریو روبرو باشیم. نخستین سناریو که به نظر می‌رسد احتمال بالایی نیز دارد، افزایش میزان حملات آمریکا به شناورهای ونزوئلایی و محاصره دریایی و هوایی این کشور است. هدف‌گیری شناورها و توقیف یا انهدام آنهایی که آمریکا آنها را قاچاقچی مواد مخدر می‌داند. همچنین استفاده از پهپاد و موشک احتمالاً بسیار بیشتر شود و دولت ترامپ با افزایش میزان خرابکاری‌ها در حمل‌ونقل دریایی و هوایی ونزوئلا به دنبال محاصره این کشور باشد، بدون اینکه هزینه‌های حمله همه‌جانبه به این کشور را بر عهده بگیرد. این اقدامات در نهایت می‌تواند برای مدت معینی ادامه داشته باشد و به احتمال زیاد به افزایش تنش و احتمالاً رویارویی مستقیم نیروهای آمریکا و ونزوئلا ختم خواهد شد.

سناریوی محتمل بعدی افزایش کمپین فشار حداکثری بر ونزوئلا و دولت مادورو و تلاش برای انزوای بین‌المللی این کشور و محاصره اطلاعاتی، اقتصادی و دیپلماتیک این کشور است. در این سناریو، تهدید به حمله نظامی تنها برای افزایش فشار روانی و دیپلماتیک بر این کشور است و هرگز وارد فاز اجرایی نخواهد شد اما علاوه بر حملات دریایی، اعمال تحریم‌ها، قطع حق پرواز، عملیات اطلاعاتی و سایبری، حمایت از اپوزیسیون و انزوای دیپلماتیک نیز در دستور کار ترامپ و دولتش قرار خواهد گرفت. دولت آمریکا تلاش دارد از این طریق بحران داخلی سیاسی در ونزوئلا ایجاد کرده، هزینه باقی ماندن دولت مادورو در قدرت را برای مردم ونزوئلا بالا ببرد و در عین حال باعث فروپاشی اقتصادی این کشور و در نهایت ساقط شدن نظام سیاسی موجود شود. این کار البته پیش از این روی کوبا و بولیوی نیز امتحان شده و در نهایت شکست خورده است. آخرین سناریو که بدترین آن و در عین حال پرمخ‌ترین آن برای دولت ترامپ نیز هست، حمله زمینی و اعزام نیرو برای اشغال ونزوئلاست؛ همان اقدامی که دولت بوش برای عراق نیز انجام داد و ترامپ بارها و بارها از آن انتقاد کرد. اشغال بنادر یا مناطق راهبردی، سرنگونی دولت و خونریزی بسیار شدید در نهایت هم غیرقانونی است و هم باعث درگیری گسترده، تبعات انسانی شدید و افزایش مشکل مهاجرت و پناهندگی برای آمریکا خواهد شد. این کار البته هزینه سیاسی نیز برای واشنگتن دارد و از هم‌اینک بسیاری از تحلیلگران حقوقی به دولت ترامپ هشدار داده‌اند بدون مجوز کنگره حق دخالت نظامی در ونزوئلا را ندارد. تحلیلگران نظامی می‌گویند داده‌اند این اقدام ونزوئلا را به افغانستان یا ویتنام برای ترامپ تبدیل خواهد کرد و باتلافی است که می‌تواند عمر سیاسی ترامپ و جمهوری‌خواهان حامی وی را کاهش دهد.



ترامپ در برابر مادورو؛ سناریوی جنگی که ممکن است جهان را اغافلگیر کند

ترامپ در خواب نفتی

بازگیری تبدیل شد که نفوذ آمریکا در آمریکای لاتین را به چالش می‌کشد و از «قدرت‌های رقیب» برای حضور در حیاط خلوت آمریکا دعوت می‌کند؛ امری که در منطق سیاست خارجی آمریکا همواره خط قرمز تلقی می‌شود.

رویارویی چاوز با ایدئولوژی آمریکایی در نهایت به انجام کودتایی آمریکایی علیه او منجر شد. این کودتا که به کودتای ۴۸ ساعته معروف شد، نخستین اقدام آمریکا برای برکناری چاوز در سال ۲۰۰۲ بود که در نهایت به دلیل عدم همراهی مردم و بدنه ارتش با کودتاگران، به ناکامی رسید و چاوز بلافاصله از زندان آزاد شد و به قدرت بازگشت. این شکست که البته شکستی مفتضحانه برای سازمان سیا و عوامل داخلی آن در ونزوئلا را رقم زد، باعث استحکام بیشتر پایه‌های قدرت چاوز در ونزوئلا شد و احساس خطر از سوی آمریکا را چند برابر کرد.

در دوره باراک اوباما، سیاست رسمی آمریکا ترکیبی از فشار و کنترل بود. او سال ۲۰۱۵ دستور اجرایی ۱۳۴۹۲ را امضا و رسماً اعلام کرد ونزوئلا «تهدیدی غیرعادی و فوق‌العاده برای امنیت ملی ایالات متحده» است. این اقدام زمینه‌ساز اعمال تحریم‌های گسترده‌تری شد. اگرچه دولت اوباما مستقیماً به دنبال مداخله نظامی نبود اما چارچوب‌های حقوقی و سیاسی تحریم‌ها و فشارها را تثبیت کرد؛ چارچوبی که دولت‌های بعدی بر اساس آن حرکت کردند.

در دوره اول ریاست جمهوری دونالد ترامپ، سیاست آمریکا نسبت به ونزوئلا به طور قابل توجهی تهاجمی‌تر شد. ترامپ تحریم‌های رسمی را در سطح بی‌سابقه‌ای تشدید کرد، صنایع نفتی را هدف گرفت، اموال دولت ونزوئلا را در آمریکا توقیف کرد و به طور آشکار از اپوزیسیون بویژه خوان گوییدو حمایت کرد. ماجرا از آنجا آغاز شد که بعد از مرگ هوگو چاوز در سال ۲۰۱۲ یعنی چند روز مانده تا مراسم ادای سوگند ریاست جمهوری‌اش، نیکلاس مادورو رئیس‌جمهور موقت شد و بعد از آن در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۳ به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. برای دوره بعدی انتخابات ریاست جمهوری که در سال ۲۰۱۹ برگزار شد اما اوضاع انتخاباتی و پروژه کودتای سیاسی علیه مادورو این بار فرد دیگری را به شخصیت اصلی در مرکز درگیری‌ها تبدیل کرد: خوان گویایدو، رئیس پارلمان ونزوئلا که بعد از اعتراضات و درگیری‌های خیابانی پس از انتخابات ریاست جمهوری به یک‌باره خود را رئیس‌جمهور موقت خواند و بلافاصله توسط آمریکا و چند کشور دیگر به رسمیت شناخته شد. این اقدام باعث شد آمریکا و دیگر کشورهای اروپایی، اموال دولت ونزوئلا را مسدود کرده و حتی اجازه ورود سفرای دولت مادورو را به کشور خود ندهند و تلاش کنند تجهیزات و امکانات و منابع مالی دولت را در اختیار اپوزیسیون قرار دهند. این اقدام با وجود اینکه در دولت ترامپ بشدت حمایت می‌شد اما در نهایت نتوانست باعث سقوط دولت مادورو شود و بعد از مدتی نیز شرایط سیاسی در ونزوئلا باثبات شد. ترامپ در همان سال‌ها چند بار به صورت علنی احتمال گزینه نظامی را مطرح و تلاش کرد حلقه فشار اقتصادی،

یکی از شعارهای دونالد ترامپ در زمان انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۲۰۱۶، ۲۰۲۰ و ۲۰۲۴ که در نهایت سهم بزرگی در رأی‌آوری او در بین مردم آمریکا داشت، شعار

«نه به جنگ‌های غیرضروری» بود. او بارها سیاست‌های دولت‌های پیشین آمریکا از جمهوری‌خواه تا دموکرات در به راه انداختن «جنگ‌های بی‌پایان» در دنیا را زیر سوال برده و عنوان کرده جنگ‌های تاریخ معاصر آمریکا «بی‌دلیل» و «پرهزینه» بوده و نتوانسته منافع آمریکا را در دنیا تأمین کند. او در دومین دوره ریاست جمهوری‌اش، بارها ادعا کرده به جنگ‌های مختلف در دنیا پایان داده و رقم آنها را تا مرزهای خیالی ۱۱ تا ۱۲ جنگ هم کشانده است. با این حال به نظر می‌رسد او در تلاش برای آماده‌سازی مقدمات برای جنگی است که قرار است در تاریخ به نام «جنگ پرهزینه و بی‌دلیل ترامپ» یاد شود؛ جنگ با ونزوئلا؛ کشوری که از سال ۲۰۰۰ تاکنون بسیاری از روسای جمهور آمریکا در تلاش برای تغییر نظام سیاسی‌اش بوده‌اند.

تلاش دولت ترامپ برای بی‌ثبات‌سازی آمریکای لاتین بویژه ونزوئلا در شرایطی با تمام توان و قدرت به پیش می‌رود که با نگاه‌های متعجب بسیاری از تحلیلگران بین‌المللی همراه بوده است؛ چرا آمریکای ترامپ حالا باید به جنگ ونزوئلا برود؟ چه دلیل مهمی برای این کار که مطمئناً هزینه بسیاری برای ایالات متحده به همراه خواهد داشت وجود دارد؟

در این گزارش ضمن پرداختن به پیشینه تاریخی روابط ۲ کشور از زمان روی کار آمدن هوگو چاوز در ونزوئلا، به سناریوهای و بررسی دلایل این جنگ احتمالی و سناریوهایی پرداخته شده که پیش‌بینی می‌شود روابط ۲ کشور را به سمت نبردی تمام‌عیار هدایت کند.

■ بستر تاریخی تقابل؛ از رقابت تا اختلافات ایدئولوژیک

بی‌ثبات‌کننده را علیه ونزوئلا شدت بخشیده است؛ از تهدید به حمله زمینی و اعلام بستن «فضای هوایی» کشور تا انجام حملات دریایی علیه قایق‌هایی که آمریکا آنها را حامل مواد مخدر می‌داند. این وضعیت با بازگشت واشنگتن به سیاست فشار حداکثری - که ترکیبی است از عملیات نظامی، هشدار امنیتی و جنگ روایت‌ها - همراه است اما این اقدامات را نمی‌توان جدا از بستر تاریخی روابط ۲ کشور مطالعه کرد. در سطح تاریخی، روابط ایالات‌متحده و ونزوئلا بر بستری از بی‌اعتمادی عمیق، رقابت ژئوپلیتیک و اختلافات ایدئولوژیک استوار بوده است. نقطه چرخش اصلی در آغاز دهه ۲۰۰۰ و با روی کار آمدن هوگو چاوز رقم خورد؛ رهبری که پروژه «انقلاب بولیواری» را با شعارهای ضدآمریکایی، ملی‌سازی صنایع نفتی، نزدیکی به کوبا و همکاری راهبردی با روسیه و بعدها ایران پیگیری کرد. از آن زمان به بعد، روابط ۲ کشور از همکاری محدود به تقابل ساختاری تغییر یافت. برای واشنگتن، ونزوئلا از یک شریک نفتی باسابقه، به



چرخش آرام آمریکا به سوی آمریکای لاتین

ساخت یک «کریدور زنجیره تأمین آمریکای لاتین» است که می‌تواند تولیدات پیشرفته، مواد مورد نیاز گذار انرژی و عناصر حیاتی را - که آمریکا نمی‌خواهد از چین تأمین شوند- پشتیبانی کند. این کریدور فقط تنوع‌بخشی نیست، بلکه تلاش برای شکل‌دادن به نوع جدیدی از بلوک ژئوپلیتیک در نیم‌کره غربی است.

برای بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، این شراکت فرصت‌هایی ایجاد می‌کند که روابط پیشین آن را فراهم نمی‌کرد. این کشورها از سرمایه‌گذاری، انتقال فناوری و دسترسی به بازارهای آمریکا سود می‌برند اما آنها هم‌زمان به بخشی از یک پروژه راهبردی بزرگ‌تر تبدیل می‌شوند؛ پروژه‌ای که آشکار درباره‌اش صحبت نمی‌شود. هرچه آمریکا وابستگی به چین در حوزه‌هایی مانند نیمه‌هادی‌ها، مواد کیمیا ب و مونتاژ تجهیزات پیشرفته کاهش می‌دهد، نقش آمریکای لاتین به عنوان جایگزین حیاتی افزایش می‌یابد. این روند یک پویایی قدرت جدید ایجاد می‌کند: واشنگتن بیش از گذشته به این منطقه تکیه خواهد کرد اما آمریکای لاتین نیز بیش از گذشته در چرخه‌های اقتصادی،

استانداردهای نظارتی و اولویت‌های راهبردی آمریکا ادغام خواهد شد.

در همین حال، برای اروپا این خطر وجود دارد که به تماشاکر این تحول تبدیل شود. آمریکا و چین دهه گذشته را به عنوان ۲ قطب اصلی رقابت جهانی تعریف کردند اما ادغام رو به رشد آمریکا و آمریکای لاتین می‌تواند یک مرکز ثقل سوم ایجاد کند. شرکت‌های اروپایی که هم‌اکنون نیز در رقابت با سیاست‌های صنعتی آمریکا و مقیاس چین مشکل دارند، ممکن است بازارهایی را از دست بدهند که زمانی در آنها مسلط بودند. رابطه فراآتلانتیک مدت‌ها ستون همکاری غرب بود اما توازن اقتصادی این رابطه در حال تغییر است. این تحول پرسش‌های مهمی درباره ماهیت استراتژی آمریکا ایجاد می‌کند. رویکرد واشنگتن به آمریکای لاتین اغلب واکنشی بود اما توافقاتی اخیر نشان‌های از یک اقدام بلندمدت دارند. این روند شبیه مراحل اولیه تلاش‌ی برای ساخت یک حوزه اقتصادی پایدار است که بتواند ایالات متحده را در برابر تکانه‌های جهانی مصون‌تر کند. اگر چنین برداشتی درست باشد، این صرفاً یک چرخش تجاری نیست، بلکه یک بازتنظیم

آرام در راهبرد کلان آمریکاست.

پیامدهای این تحول گسترده خواهد بود. چین ممکن است دریابد که براحتی قادر به مقابله با نفوذ رو به رشد آمریکا در منطقه‌ای نیست که طی ۲ دهه گذشته در آن پیشرفت‌های بزرگی به دست آورده بود. اروپا ممکن است متوجه شود افول صنعتش آن را برای این بازارآیی گسترده تجارت در نیم‌کره غربی بی‌دفاع گذاشته است. خود آمریکای لاتین نیز با چالش توازن میان فرصت‌های جدید و خطر وابستگی بیش از حد روبرو خواهد شد.

واشنگتن این چرخش را یک تحول بزرگ معرفی نکرده است. این فرایند بدون سخنرانی‌های بزرگ یا تیتروهای جنجالی پیش می‌رود. با این‌حال، گاهی مهم‌ترین تغییرات همان‌هایی هستند که کمترین توجه را جلب می‌کنند. اگر این مشارکت‌های تازه تشدید شود، نیم‌کره غربی می‌تواند به محور اصلی مرحله جدیدی از برنامه‌ریزی راهبردی آمریکا تبدیل شود. این روند جایگزین منافع جهانی آمریکا نخواهد شد اما بی‌شک آنها را بازتعریف خواهد کرد.

عمران خالد/ ۲۸ نوامبر ۲۰۲۵/ نشریه هیل